

سیاست مذهبی شاهان عصر صفوی نسبت به مسیحیان

دکتر هادی وکیلی^۱

زینب حسینی محراب^۲

چکیده:

با ظهور سلسله صفوی در ایران، تغییرات سیاسی، اجتماعی و مذهبی فراوانی به وجود آمد. به رسمیت شناخته شدن مذهب تشیع اثنی عشری به عنوان مذهب اصلی و مورد حمایت در ایران، روابط و مناسبات حکومت صفوی با گروه های مذهبی غیر مسلمان از جمله مسیحیان را نیز تحت تاثیر قرار داد. مسیحیان که در این زمان شامل ارامنه، گرجیان و مبلغان مذهبی می شدند نیز وارد گونه ی خاصی از تعامل با حکومت و شرایط جدید شدند. در این میان مواضع و سیاست های مذهبی شاهان عصر صفوی نسبت به اقلیت مسیحی در ایران این عصر حائز اهمیت است. هر چند این موضوع در پژوهش های موجود به صورت فشرده و غالباً توصیفی مطرح شده ولی هدف از این نوشتار این است که به طریق توصیفی و تحلیلی، با بهره مندی از روش تحقیق تاریخی و استفاده از منابع دست اول و پژوهش ها ی روشمند این مساله را مورد بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی: صفویه، ایران، ارامنه، گرجیان، مبلغان

^۱ استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه فردوسی مشهد hossinymehrab@gmail.com

حضور مسیحیان در جامعه ی ایران عصر صفوی از طرق مختلف صورت پذیرفت. یکی از مهم ترین کوشش های سیاسی صفویان در شکل غذا و جهاد بود. آنان به مناطق مسیحی نشین حوزه ی قفقاز با حکم جهاد لشگرکشی می کردند. یکی از نتایج این لشگرکشی، آشنایی آن ها با غیر مسلمانان بود. حضور این جمعیت های غیر مسلمان در ایران عصر صفوی از طریق اسارت یا انتقال و کوچ آنان و یا تسخیر سرزمین های آنان توسط حکومت صفویه و دست نشانده کردن آن ها، صفویان را با جوامع مسیحی بیشتر آشنا کرد. هم چنین عده ای از آنان در پی گسترش منفعت طلبی اروپا با دلایل و انگیزه های گوناگون در شهر های ایران مستقر شدند. بنابراین مسیحیان در ایران عصر صفوی در اقلیت قرار داشتند چرا که در راستای رسمی کردن تشیع اثنی عشری توسط شاه اسماعیل یکم، اکثریت مردم ایران و پادشاهان صفوی بر دین اسلام و مذهب تشیع اثنی عشری بودند. اقلیت به معنای گروه یا گروه های اجتماعی ای بود که در داخل یک کشور دارای ویژگی های ملی، قومی، مذهبی و فرهنگی که متفاوت با اکثریت افراد آن جامعه قرار داشتند. بنابراین به رسمیت شناختن مذهب تشیع اثنی عشری به عنوان مذهب اصلی و مورد حمایت در ایران عصر صفوی، روابط و مناسبات حکومت صفوی با مسیحیان را تحت تاثیر قرار داد. به طوری که سیاست مذهبی صفویان، مبارزه با کسانی بود که عقاید مذهبی مخالفی با آنان داشتند که البته نوع و میزان این مبارزات در هر زمان و بنا بر سیاست پادشاه وقت تغییر می کرد.

منابع ایرانی در مورد وضعیت اقلیت مسیحی در ایران عصر صفوی یا سکوت کرده اند و یا به اجمال از آن گذشتند، گویا این مساله برای آنان چندان اهمیتی نداشته است. اما منابع غیر ایرانی که نوشته های سیاحان یا نمایندگان تجاری، سیاسی و مذهبی است؛ اطلاعات نسبتا جالبی از اوضاع زندگی اقلیت مسیحی در ایران به دست می دهند. البته منابع غیر ایرانی تا جایی که مربوط به شنیده ها و دیده های گزارشگران باشد و جنبه ی توصیفی داشته باشد، قابل اعتماد است. اما در جایی که گزارشگر نظر و قضاوت خود

را بیان کرده است بایستی جانب احتیاط در استفاده از آن رعایت شود. مسیحیان ایران در عهد صفویه به سه گروه تقسیم می شدند:

۱- ارامنه.

۲- مسیحیان گرجی که به عنوان گروگان یا اسیر در دربار صفوی حضور یافتند.

۳- اروپائانی که به دلایل تجاری، سیاسی، نظامی و یا جهانگردی عازم ایران می شدند.

وضعیت ارامنه در عصر صفویه:

ارمنستان بین فلات های مرتفع آسیای صغیر و ایران به منزله ی رابطی طبیعی است. ارمنستان از شمال به گرجستان و از مشرق به دریای خزر و از جنوب به دجله و از مغرب به فرات غربی یا قره سو محدود است. (دهخدا؛ ۱۳۷۲: ۱۹۰۴) بین ایران و ارمنستان از دیر باز روابطی گاه دوستانه و گاه خصمانه وجود داشته است. پیشوای روحانی ارامنه معتقد است که از لحاظ تاریخی و جغرافیایی و هم چنین از نظر نژادی و اجتماعی هیچ کشور و ملتی در دنیا به اندازه ی ایران و ایرانی به ارمنستان نزدیک نبوده است. (سرکیسیان؛ ۱۳۵۱: ۵۸)

در مورد زمان ورود ارامنه به ایران، بیشتر منابع و مآخذ برآنند که ورود آن ها در زمان شاه عباس یکم صورت گرفته است؛ اما با کمی دقت و تفحص مشخص می شود که ورود ارامنه به ایران از ابتدای تشکیل دولت صفویه بوده است. با آغاز سلطنت صفویان در عصر شاه اسماعیل و شاه تهماسب یکم، گروه کثیری از ارامنه نقاط مرزی کشور خود و مناطقی را که دائما در خطر هجوم و قتل عام عثمانی ها بود، رها کردند و به قسمت دیگر ارمنستان و از آن جا به آذربایجان و مناطق مرکزی ایران نقل مکان نمودند. (رائین؛ ۱۳۵۶: ۱۶) گویا برخورد و رفتار حکومت عثمانی با ارمنیان مناسب نبوده است. شاه اسماعیل و فرزند وی شاه تهماسب یکم با ارامنه مهربان بودند. فرمان هایی که از آن ها باقی مانده، بیانگر توجه خاص آن ها نسبت به رعایای ارمنی است. شاه اسماعیل طی فرمانی به حکام، داروغه ها و والیان دستور داده بود که اجازه ی دخل و تصرف در موقوفات کلیساها را ندهند و از موقوفات آن ها مالیات نخواهند. هم چنین دستوری از

شاه تهماسب درباره ی کلیسای تاووس باقی است که موید این مطلب است. متن این فرمان چنین است:

«شا بابام انارالله برهانه [موضع مهر؛ بنده شاه ولایت تهماسب] فرمان همایون شد آنکه چون از مضمون نشان عالیحضرت خاقان جمجاه سلیمان مکان و اسناد و قبالات مشروعه مستفا مزرعه قرا کلیسا محدود به حدود گدوک انکورک و قرق بلاغ و مقبره هناک از راه مالکیت به رعایای آنجا دارد و حق آبه مزرعه مذکور از رودخانه ارکونین از شش سهم سه سهم مقرر بنا بر این بهمان دستور مقرر دانسته رعایا قریه ارکونین مطلقا به غیر حق و حساب در اراضی مزرعه مذکور مدخل نساخته و پیرامون حقوق مقرر ایشان نگردند و از دستور سابق و قاعده و قانون قدیم تجاوز ننمایند و چون از قدیم چراغلق قریه فریز و مهله زن و قروق تعلق به قرا کلیسا داشته کدخدایان و رعایا درباره شاملق اصلا در آن مدخل نساژند و از قاعده قد دستور سابق تجاوز ننمایند...» (هویان؛ ۱۳۸۰: ۱۲۲)

ورود ارامنه، به صورت دسته جمعی و خانوادگی در زمان شاه عباس یکم صورت گرفت. این مهاجرت، زمانی بود که نزاع های دولت شیعه ی صفوی و سنی مذهب عثمانی دوباره آغاز گردید. در سال ۱۰۱۳ هـ.ق حملات عثمانی ها به آذربایجان و ارمنستان شروع شد. شاه عباس برای این که لشگریان عثمانی را از نعمت آب و غذا محروم سازد و مانع آن ها از ادامه ی پیشروی بیشتر به داخل ایران گردد، دستور پیاده کردن سیاست جنگی زمین سوخته را داد. او دستور داد تا تمام شهرها و دهکده هایی را که در ارمنستان بر سر راه سپاهیان عثمانی بود، ویران نمایند و بسوزانند و مردم آن مناطق خصوصا جلفا و ایروان و اطراف آن را به نواحی داخلی ایران کوچ دهند. (فلسفی؛ ۱۳۵۳: ۱۱۱۰/۳)

منابع رسمی صفویه، هدف کوتاه مدت شاه عباس را به تعبیری نظامی - استراتژیک ذکر نموده اند. «حکم جهان مطاع نافذ شد که رعایای چخور سعد را بکوچانند تا بعد از

جنگ به هر چه صلاح باشد، عمل شود و غرض دو چیز بود: یکی آنکه رومیه لشگری متفرق ظلم طبیعتند و مبدا دست تعدی به رعایا دراز کنند، ثانی آنکه سردار الکه را خراب و بی آذوقه ببیند، میل قلعه ساختن نکند.» (یزدی؛ ۱۳۶۶: ۲۷) بنابراین وی با این اقدام، نه تنها جلوی پیشروی سپاهیان دشمن را گرفت بلکه امنیت مناطق مرزی ایران را تضمین کرد. سیاحان اروپایی قرن دوازده هجری قمری، علاوه بر هدف کوتاه مدت نظامی، به انگیزه ی دراز مدت تجاری نیز اشاره نموده اند. چنان که شاه عباس یکم در صدد بود، تعداد ساکنان مناطق کم جمعیت مرکزی کشور را با گروه های مهاجر افزایش دهد و اقتصاد داخلی را سروسامان دهد. (دلاواله؛ ۱۳۴۸: ۱۷۲) اما این مهاجرت با درد و رنج هایی همراه بود. آراکل که در این زمان (۱۰۱۲) تقریباً ۱۵ یا ۱۶ ساله بوده، در کتاب خویش می نویسد: «من با چشمان خویش ویرانی سرزمین ارمنستان و چگونگی سقوط ملت خود را دیدم و شاهد اعمال خشونت آمیزی بودم که دیگران در حق ما انجام دادند.» (اعرابی؛ ۱۳۷۹: ۶۰) گزارش آنتونیودوگوه آ نیز شاهد این موضوع است: «... سربازان با شمشیرهای کشیده به دهکده ها می رفتند و کدخدایان را احضار می کردند و به سر شاه قسم می خوردند که اگر پس از چند ساعت مردم را کوچ ندهند سر خود و زن و فرزندانشان بریده خواهد شد. بدین ترتیب مردم بیچاره ارمنستان با گریه و زاری و استغاثه براه افتادند...» (فلسفی؛ ۱۳۵۳: ۱۱۱۳/۳-۱۱۱۲) البته احتمالاً در این گزارش ها بی طرفی اعمال نشده است و نویسندگان در مقام یک مسیحی از این واقعه بسیار متأثر هستند.

در واقع این مهاجرت سخت، نکات مثبت و سازنده ای نیز برای ارمنیان در برداشت و زندگی آنان تغییرات اساسی کرد. به گفته ی آراکل مورخ معروف ارمنی، یکی از علل لشگرکشی شاه عباس یکم به ارمنستان، نارضایتی ساکنین آن جا از تسلط ترکان عثمانی و فشارهای مالیاتی و سخت گیری های مذهبی آنان بود. به همین خاطر تعدادی از بزرگان ارمنی به دربار شاه پناهنده شدند و از او تقاضا کردند تا به ارمنستان لشگرکشی کند. چنان که وقتی شاه عباس به آن جا رسید، عده ای از ارامنه بدون هیچ گونه مقاومتی تسلیم شدند و به خصوص در جلفا استقبال عظیمی از شاه نمودند. (اعرابی؛ ۱۳۷۹: ۶۰) هم چنین سیاحانی مانند شاردن و تاورنیه معتقدند که شاه عباس

در کوچانیدن ارامنه از وطنشان ظلمی نسبت به آن‌ها نکرده است، زیرا وقتی که در آن ولایات سر حدی مسکن داشتند، اغلب مورد تاخت و تاز و اجحاف ترک‌های عثمانی قرار می‌گرفتند و در جنگ‌های متوالی صدمات فراوان بر آن‌ها وارد می‌شد. اما در ایران به آسایش و راحتی رسیدند. (تاورنیه؛ ۱۳۶۹: ۴۰۱؛ شاردن؛ ۱۳۷۴: ۳۹/۴)

مهاجران ارمنی که وارد ایران گردیدند، در چندین نقطه ساکن شدند. ارامنه‌ی جلفا که در زمان پیشروی عثمانی‌ها، داوطلبانه علیه نیروهای عثمانی وارد جنگ شده و خود را تسلیم فرمان‌های شاه نموده بودند، بسیار مورد احترام قرار گرفته و به دستور شاه عباس یکم آن‌ها در ساحل زاینده رود ساکن شدند و شهر جدیدی به نام جلفا ساختند. (تکتاندرفن؛ ۱۳۵۱: ۵۵) ارامنه‌ی ایروان را نیز در محل اصفهان سکونت دادند و آن محل نیز ایروان نام گرفت. بقیه‌ی ارامنه را هم در دهکده‌ی بزرگ دیگری خارج از قلعه‌ی اصفهان به نام شیخ بنا جای دادند. دسته‌های دیگری به نام تبریزیان و نخجوانیان را در محلاتی که به نام ایشان موسوم شد یا در شمس آباد و عباس آباد ساکن گردانیدند. (فلسفی؛ ۱۳۵۳: ۲۰۶/۳)

رفتار شاه عباس با ارمنیان جلفا در مقایسه با دیگر ارامنه بهتر بود. دلایل آن می‌تواند اطاعت زودتر آنان و ثروتمند بودنشان باشد. به همین سبب آنان را در اصفهان سکونت داد و برای این که دارایی خود را از آذربایجان آسان‌تر به پایتخت برسانند، پنج هزار تومان از خزانه‌ی سلطنتی و از اردوی شاهی اسب و شتر و چارپایان به آن‌ها عطا کرد. تاورنیه در مورد امتیازات ارامنه‌ی جلفا چنین می‌نویسد:

« ارامنه جلفا بر سایر عیسویهای مشرق زمین امتیازاتی دارند. حق داشتن ملک و چیزهای دیگر به آنها داده شده است و شاه اجازه نمی‌دهد که هیچ کس نسبت به آنها ذره‌ای بی‌عدالتی نمی‌نماید؛ حتی برای آسایش آنها قدغن کرده است که هیچ مسلمانی در جلفا منزل نکند، هم چنین اجازه دارند مثل ایرانی‌ها لباس بپوشند و یراق طلا و نقره به اسب سواری خود بزنند و زنهایشان به لباس فاخر از زربیه‌های ونیز و پارچه قیمتی ملبس شوند. شاه از میان ارامنه هر کس را مد نظر داشته باشد به ریاست برگمارد که در تحت قدرت شاهانه بر آنها حکومت نماید و این حاکم را کلانتر می‌نامند

و او است که اختلافات ارامنه را قطع و فصل می نماید و مالیاتی را که باید به شاه بدهند، جمع آوری می کند.» (تاورنیه؛ ۱۳۶۹: ۴۰۷)

امتیازاتی که شاه در اختیار بازرگانان ارمنی قرار داد و شرایط مساعدی که برای آن ها ایجاد شده بود، به خواجه های جلفا امکان داد فعالیت های تجاری، اقتصادی و به ویژه تجارت خارجی ایران را گسترش دهند. شاه عباس به منظور نظارت بیشتر در صدور ابریشم، تجارت آن را در انحصار خود قرار داد و از تجار ارمنی جهت فروش آن استفاده نمود. (دلاواله؛ ۱۳۴۸: ۱۷۲) بدین منظور جهت تشویق ارامنه « تا در سه هزار تومان از مال دیوان مساعدت نمود.» (ترکمان منشی؛ ۱۳۳۴: ۶۷۰/۲) پس مرکز تجارت بین المللی ابریشم، به شهر ارمنی نشین جلفا منتقل شد و خواجه های آن تبدیل به عوامل انحصاری تجارت ابریشم گردیدند. تجار ارمنی برای به ثمر رساندن تجارت ابریشم، اختیار و موقعیت فوق العاده ای یافتند، چنان که وقتی بین مسلمانان اصفهان با ارامنه ی جلفا زد و خورد در گرفت و آشوبی ایجاد شد، شاه عباس تا حدودی جانب ارامنه را گرفت و در فرمانی (۱۰۱۴) چنین اظهار نظر کرد: «بارک الله! روی ایشان سفید! فی الواقع قاعده مهمان نگاهداشتن همین باشد! جمعی که به جهت خاطر ما از وطن چندین هزار ساله خود جلا شده باشند و خروار خروار زر و ابریشم را گذاشته و به خانه شما آمده باشند، گنجایش دارند که به جهت چند خربزه و چند من انگور و کمبوزه با ایشان جنگ کنید؟ می باید جمعی که با ایشان نزاع کرده اند، تنبیه نمایی. .. » (باستانی پاریزی؛ ۱۳۷۸: ۲۰)

<

به هر حال ارمنیان، به خصوص بازرگانان ارمنی جلفای اصفهان موفق شدند بازار داخلی و خارجی ایران را در دست بگیرند. شاه عباس به منظور تقویت و تداوم فعالیت آنان، فرامین متعددی صادر کرد. از جمله آن که در سال ۱۰۳۶ به بیگلربیگی قندهار دستور داد، تجار ارمنی که عازم هندوستان هستند، جهت حمل بار آن ها کمک کنند و چنان چه نامه ای از سوی کلانتر جلفا، خواجه نظر در دست داشته باشند، به آنان حق عبور دهند. متن نامه بدین شرح است: « [...] چون ارامنه جولاهی به عزم تجارت هندوستان وارد آنجا می شوند، می باید مقرر دارد که در محل مراجعت بدون رضای تجار بار ایشان را نگشایند و اگر هر آدمی به تجارت برود و فرموده فی زبده الاشیاء خواجه نظر جولاهی

در دست داشته باشند، یعنی او را اعتبار نموده، مانع نشود و پول غلام سیاه که همراه داشته باشد، طلبی نکرده، به عرض برساند در این باب قدغن دانسته، در عهده دانند. تحریرا فی رجب المرجب ۱۰۳۶» (اعرابی هاشمی؛ ۱۳۷۹: ۲۱ و ۱۸) این فرمان، خود به نحو روشنی حکایت از توجه و حمایت شاه عباس به تجار ارمنی دارد.

در نتیجه ی عنایت و توجه شاه عباس به ارامنه، عده ای از آنان از نظر نظامی به مقامات بسیار بالایی رسیدند و مصدر کارهای بسیار مهمی برای ایران شدند از جمله این افراد، می توان به ملک شاه نظر و قرچغای خان اشاره کرد. (فیگوئروا؛ ۱۳۶۳: ۱۹۷) ارامنه به جز تجارت و نظامی گری به شغل های دیگری نیز می پرداختند. آن ها به کارهایی چون ریخته گری و خیاطی، کفافی و آرایشگری، نجاری و بنایی، زرگری و آهنگری، صحافی و نقاشی، کاغذ سازی و ابریشم کاری، زری بافی و ساعت سازی، بافندگی و قالیبافی، چاپ و نوازندگی، پزشکی و جراحی می پرداختند. (درهوهانیان؛ ۱۳۷۹: ۱۳۳/۱ ؛ راوندی؛ ۱۳۵۷: ۷۶-۷۷) فرمان هایی توسط شاه عباس یکم که حاوی اوامر صریح و موکد وی مبنی بر تامین آسایش و رفاه ارامنه، جلوگیری از آزار و تجاوز دیگران به حقوق ارامنه، بخشودگی مالیات ها صادر گردید. یکی از مهم ترین آن فرامین، ساخت کلیسای بزرگ وانک در جلفای اصفهان بود که طی آن دستور داد سنگ های بزرگ اوج کلیسا واقع در ایروان را به اصفهان منتقل کنند و در ساختمان کلیسای جدید مورد استفاده قرار دهند. اهمیت این فرمان دال بر کیاست و نشانه ی توجه و احترام او نسبت به اعتقادات ارامنه است. (رائین؛ ۱۳۵۶: ۱۱۵)

لطف و عنایتی که شاه عباس به مسیحیان نشان می داد تا اندازه ای بود که حتی عده ای از مسیحیان فکر می کردند که او تمایل شدیدی به مسیحیت دارد چرا که همواره به کلیساها می رفت و در مراسم و دعاهای مذهبی آنان شرکت می کرد. (سیوری؛ ۱۳۷۹: ۱۷۰) رافائل دومان که نزدیک پنجاه سال در ایران به سر برد، شاه عباس را حامی و پدر ارامنه می خواند (Du mans, 1890:97) اما گویا واقعیت غیر از این بود چرا که در کنار این همه لطف و عنایت شاه عباس یکم نسبت به ارامنه، وی مایل بود که مسیحیان و ارامنه مسلمان شوند. او غالبا مسیحیانی را که به علتی محکوم به مرگ بودند، اگر مسلمان می شدند، می بخشید و همیشه به این گونه محکومان پیش از کشتن آنان،

تکلیف مسلمان شدن می کرد. دلاواله نیز گزارش می دهد: «[...ملکی سدک (ملک صادق) خلیفه ارمنه را برای آنکه پولی به دولت بدهکار بود و با تهمات دیگر، به فرمان وزیر اعظم شکنجه کردند و مجبور ساختند که قطعاتی از گوشت تن خود را بخورد. سپس از او خواستند که مسلمان شود تا آزادش کنند [...]» (دلاواله؛ ۱۳۴۸: ۱۱۱) البته گاهی رفتار شاه در مورد وادار کردن ارمنه به پذیرش اسلام از حد اعتدال می گذشت و حالت تعصب پیدا می کرد و به خصوص او در برابر بعضی از انتقادات تساهل نداشت. چنان که به علت بدگویی زنان ارمنی از او، دستور داد تا تمامی ارمنه ی بختیاری و مازندران را به اسلام در آورند. (ترکمان منشی؛ ۱۳۳۴: ۱۵۸۸-۱۵۸۹/۳؛ طاهری؛ ۱۳۸۰: ۳۳۳-۳۴۴) این فرمان موجب بیم و حیرت ارمنیان جلفای اصفهان شد و هنگامی که خبر به کشورهای همسایه رسید، ارمنه ای که برای تجارت به خاک عثمانی و شام و اروپا رفته بودند، در بازگشت مردد شدند و کار تجارت برای مدتی متوقف شد. به همین سبب شاه عباس پشیمان شد و دستور داد که دست از آزار ارمنه ی بختیاری بردارند. در همان حال خواجه نظر، رئیس ارمنه ی جلفا را نیز به خدمت طلبید و با مهربانی بسیار به او اطمینان داد که هرگز ارمنه جلفا را به ترک دین اجدادی خود مجبور نخواهد کرد. (فلسفی؛ ۱۳۵۳: ۱۱۵۹/۳-۱۱۵۸) پس شاه عباس یکم نفع اقتصادی خویش را بر مسلمان شدن ارمنه مقدم دانست.

شاه صفی نیز همانند شاه عباس یکم، به سیاست حمایت از ارمنه ادامه داد. او مکرر به جلفا می رفت و منزل کلانتر ارمنه میهمان می شد و «در عید بزرگ آن ها به حسب تقاضای ارمنه جولاه شرکت می کرد.» (قزوینی؛ ۱۳۴۶: ۵۷) شاه صفی نه تنها امتیازات قبلی بازرگانان ارمنی را حفظ کرد، بلکه حقوق و انحصارات جدیدی نیز برای آن ها قائل شد. وی بعد از به تخت نشستن، فرمانی در لغو انحصار دولتی ابریشم خام صادر کرد. آزادی داد و ستد ابریشم به نفع بازرگانان ارمنی شد، زیرا آن ها بدون واسطه و مستقیماً با تولید کنندگان مرتبط می شدند. ابریشم را از تولید کننده خریده و به عنوان مال شخصی صادر و عرضه می کردند و غیر از پولی که جهت خریداری ابریشم به روستائیان می دادند، فقط بخشی از ابریشم را به عنوان مالیات به حکومت می دادند و در این داد و ستد منافع سرشاری حاصل می کردند. (اعرابی هاشمی؛ ۱۳۷۹: ۳۷)

فرمان‌هایی از شاه صفی باقی مانده است که نشان از حمایت او از بازرگانان ارمنی دارد. چنان که وی در برابر عریضه و درخواست یک تاجر ارمنی به نام خواجه مراد جلفایی که شکایت از میزان مبلغ راهداری داشت، فرمانی در جهت عدم آزار رساندن به تاجر صادر کرد. متن فرمان بدین شرح است: «حکم جهان مطاع شد. ماموران نواقلی و خراج و مقطع داران اضافه بر آنچه در قوانین دولتی آمده از کسی چیزی مطالبه نکنند و تاجر را آزار نرسانند و خارج از فرمان عملی از آنها سر نزنند و متخلفان از عواقب تخلف آگاه باشند و این حکم را به دیده بگیرند. تحریرا فی المحرم سنه ۱۰۴۳» (درهوهانیان؛ ۱۳۷۹: ۱۲۳/۱؛ راثین؛ ۱۳۵۶: ۱۱۶)

اولتاریوس درباره ی ارامنه و شرکت در مراسم مذهبی و نیز مجلس بزم آنان مطالبی دارد که به وضوح بیان گر آزادی و ثروت ارامنه در عهد شاه صفی است. او می نویسد: «در این روزها رئیس ارامنه، سفراس بیگ... ما را دعوت کردند تا در ضیافت آنها شرکت کنیم [...] پذیرایشان خوب بوده است [نشانی از ثروت آنان] که در ظروف طلایی انواع شیرینی و میوه در سفره چیده بودند [...]». او در ادامه به مراسم بزم اشاره می کند که در آن رقص و آواز و شراب نوشی بوده است. (اولتاریوس؛ ۱۳۶۹: ۵۵۷/۲-۵۵۶) هم چنین وی به شرح اجرای مراسم عید خاج شویان ارامنه در حضور خان شماخی پرداخته است. اجرای این مراسم در حضور خان، نشان از آزادی مراسم مذهبی ارامنه است. هر چند که به نظر اولتاریوس این مراسم نوعی سرگرمی برای خان محسوب می شد و عمل خان یعنی دادن آزادی اجرای مراسم بدون چشم داشت مسائل مادی نبوده است. (همان: ۴۵۶-۴۵۷) بنابراین، شاه صفی نظر مساعدی نسبت به ارامنه داشت و با آن‌ها به ملائمت رفتار می کرد. اما با وجودی که به حفظ موقعیت اجتماعی ارامنه داشت، در مواردی سخن از به زور مسلمان کردن ارمنیان از جمله الیاس بیگ توسط ماموران شاه صفی است. (همان: ۵۷۹-۵۸۰)

شاه عباس دوم جانشین شاه صفی یکم، در سال ۱۰۵۲ به مناسبت جلوس خود به تخت سلطنت، به دلیل توجه زیادی که نسبت به خواجه سرافراز، کلانتر جلفا داشت؛ یک قبا و بالاپوش زربفت به مبلغ دوازده تومان به او هدیه کرد. وی به مانند شاه صفی، فرامینی در جهت کاهش وجوه راهداری از ارامنه صادر کرد و در اختلاف تجاری ارامنه با تاجر

مسلمان به نفع آنان صدور حکم نمود و در فرمان خویش به طور صریح و واضح تاکید بر اجرای قوانین طبق «روزگار شاه بابای مرحوم» داشت. (فاضل؛ ۱۳۷۶: ۱۱۶) او به سکنه ی جلفا حق داده بود که هیچ مسلمانی در آن جا اقامت نکند تا مزاحمتی برای آن ها به وجود نیاید. (دلند؛ ۱۳۵۵: ۴۷) هم چنین مادر شاه نیز پشتیبان نیرومند ارمنی ها بود که مالیات سالانه جلفا به مبلغ پانصد و هشتاد تومان از جمله تیول های مادام العمر او محسوب می شد. (لوفت؛ ۱۳۸۰: ۱۳۲)

علاقه ی شاه عباس دوم به مسیحیت را از عکس العمل مسیحیان می توان استنباط کرد. شاردن می نویسد: «از مرگ شاه عباس، عیسویان در میان رعایا بیش از همه متأثر بودند، چه همیشه با آنها به رافت عمل می کرد [...]» او در ادامه نظر ارامنه را می آورد: «به حدی که ارامنه میان خود می گفتند: پادشاه عیسویت را بر اسلام ترجیح می دهد. «شاردن چنین نظر می دهد: «ولی چنین نبود و در حقیقت مذهب خود را همان قدر بلکه بیشتر از سلاطین سلف دوست می داشت، لیکن گمان نمی کرد خدا را خوش یا به عقل درست اید که پادشاهی مانع از آزادی عقیده شود.» (شاردن؛ ۱۳۴۵: ۱۱۷/۹)

مساله ی شراب سازی ارمنیان از مواردی بود که مورد مخالفت عده ای از درباریان قرار می گرفت. از گزارشی که قزوینی در اثر خود آورده است، روشن می شود که در عهد شاه عباس دوم یک حکم رسمی در این باره صادر شده است. او می گوید که شاه در سال ۱۰۵۵ به هنگام وزارت خلیفه سلطان دستور داد تا «به جهت ازدیاد رواج شریعت مطهره مقدسه» ارامنه نیز از شغل پوستین دوزی و فروختن این قسم اجناس که شایع شده، به مسلمانان می فروختند، منع فرموده با آنکه به جهت [رفع] ممانعت مبلغها به سرکار خاصه شریفه می رسانیدند، به شرف اسعاف مقرون نگردید. « (قزوینی؛ ۱۳۲۹: ۷۲) خلیفه سلطان سعی داشت نوشیدن شراب را در قهوه خانه ها و در ملا عام تحریم کند. بدین منظور این فرمان را در این جهت از شاه گرفت. آن چه که برای وی از اهمیت بسیاری برخوردار بود، ممانعت از شرابخواری مردم بود و پیوسته در این زمینه دستوراتی را صادر می کرد. (ملاکمال؛ ۱۳۳۴: ۱۰۲) چرا که او نوشیدن شراب را علت اصلی فساد در جامعه می دانست. بدین جهت برای انجام این عمل مجازات های سنگینی در نظر گرفت. (شاردن؛ ۱۳۳۵: ۳۳۳/۲). اما علی رغم صدور این نوع فرامین،

هم چنان نوشیدن شراب در میان بعضی از اهالی پایتخت رایج بود. شاه عباس دوم به توصیه ی خلیفه سلطان، نجف قلی بیک را مامور نمود که علت عدم تحقق فرمان شاه را بررسی نماید و پس از جستجو متوجه شدند که وجود ارامنه در داخل شهر مانع اجرای حکم شاه است و به این نتیجه رسید که جهت اجرای فرمان، می بایست اقوام غیر مسلمان را جدا و به حومه ی شهر انتقال دهند. (در هوهانیان؛ ۱۳۷۹: ۵۷/۱) آراکل علت اصلی فرمان انتقال و اخراج ارامنه از داخل شهر را بدان خاطر می داند که ارمنیان در محلاتی زندگی می کردند که به علت نزدیک بودن به بازار و مجاورت کاخ حرمسرا و داشتن آب فراوان، مورد نظر رجال درباری بوده و به همین دلیل این بهانه را آوردند که ارامنه تفاله ی شراب را به درون جوی ها می ریزند و باعث نجس شدن آب می گردند. (اعرابی هاشمی؛ ۱۳۷۹: ۶۳) علی رغم مخالفت ارامنه، فرمان شاه اجرا شد و همگی از داخل شهر به زمین هایی در آن سوی رودخانه زاینده رود منتقل و در محله ی جلفا ساکن گردیدند.

پس از مرگ شاه عباس دوم در سال ۱۰۷۷، فرزند او سلیمان معروف به صفی به جای پدر نشست و به نام شاه صفی یا شاه سلیمان خوانده شد. درباره ی چگونگی وضعیت ارامنه در عهد شاه سلیمان نظر یکسان و قاطعی وجود ندارد و دیدگاه های مختلفی ارائه شده است. کرزن معتقد است که شاه سلیمان، اولین پادشاهی بود که به ارامنه آزار رسانید و به آن ها بیش از اندازه مالیات تحمیل کرد. (کرزن؛ ۱۳۷۳: ۶۵) از طرفی نظر سانسون در مورد برخورد شاه سلیمان با ارامنه مثبت است و حتی به نظر می رسد تا حدی خوش بینانه می باشد. سانسون می گوید: «شاه به مسیحیان علاقه دارد و نمی خواهد که به مناسبت مذهبشان وسایل ناراحتی آنها را فراهم کند و هرگز راضی نیست که آنها را به زور به پیروی از دین محمد (ص) وادارند، مسیحیان هر وقت به شاه شکایت کنند که به زور آنها را وادار کرده اند، دین مسیح را ترک نمایند، شاه به آسانی موافقت می کند که دوباره به دین مسیح برگردند.» او در ادامه نمونه هایی از نیکویی شاه نسبت به مسیحیان ارمنی را در کتاب خویش آورده است. سانسون اشاره می کند که شاه جزیه ی ارمنیان منطقه ی لنجان را بخشید و نشان داد که قصد ندارد که از فقر

و بیچارگی مسیحیان سوء استفاده کند و آن‌ها را به اجبار به اسلام در آورد. (سانسون؛ ۱۳۴۶: ۳۱-۳۲)

تجارت در عهد شاه سلیمان به مانند گذشته در دست ارامنه بود. (همان: ۱۴۴) از این طریق بعضی از ارامنه بسیار ثروتمند شده بودند. وصیت نامه ی باقی مانده از خواجه بغوس ارمنی که طبق آن دارایی خود را به فرزندان و اگذار کرده است، نمونه ی بسیار جالبی از کثرت ثروت یک فرد ارمنی است. متن وصیت نامه طولانی است که در این جا به مواردی از آن اشاره می شود. عمارت بزرگ، باغ دو قسمتی، ملک مزروعی، میدان جلفا با حجره های جنب کلیسا، بازارچه واقع در باغ پلاسان، مغازه های مجاور پل مارنان با همه ی دکه های آن، چندین خانه در مناطق مختلف جلفا و غیره (در هوهانیان؛ ۱۳۷۹: ۹۰/۱-۸۸)

بنا بر گزارشات، شخص شاه سلیمان از لحاظ مذهبی چندان تعصبی نداشته است. او در خصوص آزاد گذاشتن ارامنه در مذهب خویش، فرمانی خطاب به همه ی حکام اصفهان به خصوص حکومت های فریدن، لنجان و چهار محال بختیاری صادر نمود و طی آن اخطار کرد که در امور مذهبی ارامنه مداخله نکنند و این مردم را در امور مذهبی آزاد گذارند. (رئین؛ ۱۳۵۶: ۱۱۷) در هوهانیان، از بازدید شاه سلیمان با تشریفات مفصل از کلیسای وانک سخن گفته است. او می نویسد که شاه با علاقه مندی درباره ی تصویرهای قدیسان منقوش در کلیسا پرسش هایی کرد و نیز از حواریون، مسیح و تثلیث پرسید. خلیفه هوانس یکی از خلفای ارامنه اصفهان کتابی درباره ی مسیحیت برای شاه سلیمان نوشت که یک صفحه آن ارمنی و صفحه دیگر به فارسی بود. (در هوهانیان؛ ۱۳۷۹: ۴۸۷/۲-۴۸۶)

در کنار تساهل و عدم تعصب شاه سلیمان، در سال ۱۰۷۸ که مشکل اقتصادی به وجود آمد و آن قضیه ی کمبود خواربار و نان بود؛ به دستور شاه ارامنه را مجبور کردند که چهل هزار من آرد به نانوایان بدهند. کلانتر ارامنه شکایت کرد که این مقدار آرد در اختیار ارامنه نیست. زنان ارمنی به دربار رفتند و بست نشستند و چون جلفا تیول مادر شاه بود، شاه به اشاره ی مادر، ارمنیان را بخشید ولی ارامنه به جهت دشمنی علی قلی خان، مشاور شاه ناچار شدند چهار هزار تومان رشوه دهند. (باستانی پاریزی؛ ۱۳۴۸:

۲۵۷-۲۵۸) ارامنه ی جلفای اصفهان در این زمان، هر سال بایستی یک مثقال طلا جزیه به دولت می پرداختند. (مینورسکی؛ ۱۳۶۸: ۲۶۵ و ۲۲۳).

گزارشی از تاورنیه، تمایل شاه سلیمان به مسلمان شدن ارامنه را نشان می دهد. تاورنیه از نجاری از ارامنه، موسوم به یعقوب ژان سخن می گوید. در ایران منصب نجار باشی جز به مسلمانان داده نمی شد، بنا براین شاه مکرر به این ارمنی اصرار و تشویق کرد که مسلمان شود. اما او امتناع نمود که البته به واسطه ی هنر او، شاه از وی حمایت کرد و در شغل خود باقی ماند. (تاورنیه؛ ۱۳۶۹: ۵۸۱) سانسون در بحث از محکمه ی شرع در این زمان می نویسد که در آن جا مسیحیان را به زور مسلمان می کردند و مسیحیانی را که مسلمان نمی شدند، می کشتند. چنان که بزرگ ترین جنایتکاران را در صورتی که از طرفداری دین مسیح دست بر می داشتند، می بخشیدند و از شکنجه و مرگ رهایی پیدا می کردند. هم چنین ثروت یک خانواده ی مسیحی را به فرزندی از آن خانواده که مسلمان می شد؛ می دادند. اما سانسون اشاره می کند که مسیحیان در برابر این قانون به راه حلی رسیده اند. چنان که وقتی یک ارمنی می دید که فردی از خانواده اش مسلمان شده است، بلا فاصله یکی از پسرانش را ختنه می کرد و تمام ثروت خود را به او می بخشید و هنگامی که خویشاوند مسلمان شده اش فوت می کرد، آن پسر با اجازه ی صدر، مجدد به دین مسیح باز می گشت. (سانسون؛ ۱۳۴۶: ۲۳۰-۲۲۷)

در عهد سلطان حسین صفوی بنا بر تشویق برخی از مقامات و درباریان از جمله بعضی از روحانیون و به دلیل ضعف دولت صفوی در اواخر این سلسله، مسیحیان مورد آزار قرار گرفتند. نفوذ روحانیون در این زمان به حدی بود که قزوینی می نویسد: «ملایان به جای آن که در اداره ملک و ملت از طریق شور و صلاح خود یاور شاه باشند، از او غلام دین و مذهب ساختند. بنا بر تکرار مدام ملایان، شاه تصمیم گرفت ارمنیان و پیروان ادیان دیگر را که در قلمرو حکومت او می زیستند، به دین اسلام در آورد.» (قزوینی؛ ۱۳۲۹: ۲۷۰) شاه سلطان حسین نیز به هر دلیل و از جمله روحیات طلبگی، علاقه مند به مباحث مذهبی میان ادیان بود و خود شخصا خواستار آن بود تا نمایندگان مسلمانان و مسیحیان به بحث پردازند. یکی از شواهد این مطلب ترجمه ی انجیل از محمد باقر خاتون آبادی است. (جعفریان؛ ۱۳۷۹: ۹۸۶/۳)

نکته ای که در باره ی سلطان حسین اهمیت دارد، آن است که وی به مسلمان کردن مسیحیان سخت علاقه مند بود و در جهت تحقیر آنان نیز فرامینی صادر کرد: «شاه بنا بر صوابدید ملایان، برای خوار و خفیف کردن ارمنیان به جهت نامسلمانی، خندقی کند و فرمانی صادر کرد که ارمنیان، چاک گریبان خود را باید از پشت ببندند، بر شانه هایشان کهنه گلیم اندازند و کلاه تکه پاره بر سر گذارند تا را از مسلمانان متمایز شوند. سواره به بازار نروند. در ایام بارانی به بازار و دکان وارد نشوند تا مبادا خیزی لباسشان مسلمانان را نجس کند. فرمانی دیگر برای پست کردن آنها داد که تابوت معدومان را، ارمنیان باید حمل کنند و قدغن کرد که وجه دانه مرغان دربار را ایشان بپردازند. فرمان او اول هر ماه توسط جارچی خوانده می شد که شاه در مورد ارمنیانی که مسلمان می شوند، احسان دارد و هر خواسته آنها را اجابت خواهد کرد.» (نوایی، ۱۳۶۸: ۱۴۹-۱۴۷) در این شرایط، بسیاری از ارامنه از دین خود باز گشتند و به اسلام ایمان آوردند. اما عده ای از آن ها از جمله تجار ارمنی مانند پطرس اسکانیان ((oskaninan petros)) به هندوستان مهاجرت کردند. (اعرابی هاشمی؛ ۱۳۷۹: ۹) در نتیجه ارامنه، دیگر رغبتی به تجارت با ایران نداشتند و جلفا اهمیت تجاری و اقتصادی خود را از دست داد. بنا بر گزارش دوسرسو از زمان سلطان حسین، روحانیون قانون قصاص را لغو کردند؛ چرا که مدعی بودند که جان یک مسلمان نباید برای یک کافر (مسیحی) نابود گردد. بنا براین قاعده ی نوین مجازات قتل یک ارمنی توسط یک مسلمان، پرداخت خون بها به ولی خون بود و مبلغ آن به بهای گندم یک بار الاغ می شد. (دوسرسو؛ ۱۳۶۴: ۶۲-۶۱)

در هنگام حمله ی افغان ها و محاصره ی اصفهان از سوی آن ها، محمود افغان متوجه ارامنه شد. او پس از در گیری هایی با سپاهیان شاه، به این نتیجه رسید که برای حمله به اصفهان بهتر است فرح آباد و جلفا را تصرف کند. ارامنه ی جلفا مورد سوء ظن ایرانیان بودند. شاید علت این بد گمانی، رفتارهای بد ایرانیان با ارامنه بود که به پندار آن ها ارامنه مایل به تغییر فرمانروایان خود شده بودند. ایرانیان می پنداشتند که آن ها برای انتقام، طرفدار افغانان خواهند شد. (کمپفر؛ ۱۳۵۰: ۸۵-۸۴)

قزلباشان به ارامنه فرمان دادند که مسلح شوند و به اصفهان روند و در محافظت سرای پادشاه مشغول شوند. با این ترفند سیصد نفر از جوانان ارامنه را خلع سلاح کردند و به

جلفا باز گردانیدند و اعلام کردند که آنان را در صورت نیاز اظهار خواهند نمود. ضمناً تهدید کردند چنان چه اسلحه ای نزد کسی پیدا شود به پرداخت جریمه ی سنگین محکوم خواهد شد. (گیلاننتر؛ ۱۳۴۴: ۳۷-۳۶) اما ارمنیان جلفا از شاه تقاضا کردند که آن ها را در شهر پناه دهد، ولی چون در شهر جایی برای اسکان آن ها وجود نداشت و آذوقه هم به مقدار کافی نبود، اجازه صادر نشد. آن ها ناامید از کمک ایرانیان، در آخرین لحظات به ناچار تسلیم افغانان شدند. (کروسینسکی؛ ۱۳۶۳: ۵۵)

پس از این که محمود افغان جلفا را اشغال کرد، اهالی آن تا چهار روز برای اظهار اطاعت به نزد محمود نرفتند و در علت آن پاسخ دادند: «ما رعایای وفادار شاه خویش هستیم و نیمی از هم مسکنان ما در جلفا، از مرد و زن و بچه، به شهر اصفهان فرستاده شده اند. اگر بی احضار شما به پای بوسی محمود می آمدیم و این خبر به گوش شاه یا مردان او می رسید، بی شبهه نیمی از ما مردم جلفا را که در شهر هستند از دم شمشیر می گذرانیدند.» (گیلاننتر؛ ۱۳۴۴: ۴۹-۴۶) محمود برای ارمنیان جلفا مبلغ هفتاد هزار تومان غرامت تعیین کرد که هفده هزار تومان آن را نقد دریافت کرد و چون ارامنه نتوانستند در مدت مقرر باقی آن را برگردانند، چهار تن از آنان را گردن زد. و هر آن چه در جلفا با ارزش بود؛ به غنیمت گرفت. منابع مالی ارمنیان سخت کاهش یافت و بسیاری از آن ها در مانده شدند. (همان؛ ۹۲-۹۱)

وضعیت مسیحیان گرجی در عهد صفویه:

سرزمین گرجستان همواره مورد توجه شاهان صفوی و عثمانی بود. گرجستان در کنار دریای سیاه، غرب شروان و شمال قراباغ بین دو کشور ایران و عثمانی قرار داشت. موقعیت مهم جغرافیایی گرجستان موجب می شد که شاهان صفوی و عثمانی برای تصرف تمام یا بخشی از گرجستان به آن سرزمین هجوم آورند. در آن دوران گرجستان به علت اختلاف های داخلی تقسیم شده بود و بر هر بخشی امیری حکم فرمایی می کرد. (پارسادوست؛ ۱۳۷۷: ۳۸۷) گرجستان به علت دارا بودن ثروت، کلیساهای غنی، نیروی انسانی جنگاور همیشه مورد نظر فرمانروایان مسلمان همسایه بود. کسانی که بر گرجستان تسلط می یافتند، به راحتی راه های تجاری آناتولی را تحت تاثیر قرار می

دادند. از این رو فرمانروایان نسبت به گرجستان و تحولات آن بی تفاوت نبودند. (ثواقب؛ ۱۳۸۰: ۱۸۱)

معمولاً هر دو کشور ایران و عثمانی به حملات خود جنبه‌ی مذهبی می‌دادند و انگیزه‌ی حمله‌ی خود را ترویج و گسترش اسلام در بین کافران مسیحی بیان می‌کردند. امیر محمود خواند میر به نوعی انگیزه و علت حمله را چنین نوشته است: «اعلام دین نبوی که همواره مطمع نظر خیر اثر آن خسرو عالمی گهر بود. تا شمشیر آبدار آن دیار را از لوٹ وجود کفار پاک گرداند و اصلاً جهالت را از اقامت ضلالت متقاعد ساختند بر خاک هلاک نشاند و [...] غنایم موفور و اموال نا محصور به دست آورد. « این عبارات به وضوح علت های لشگرکشی را انگیزه‌ی مذهبی و هم چنین کسب غنایم بسیار اعلام می‌کند. (خواندمیر؛ ۱۳۷۰: ۵۱) این عملیات جهادی، جهت سرگرمی و دست یافتن به غنایم و هم چنین تبلیغات مذهبی و سیاسی در این مناطق بود اولین و دومین پادشاه صفوی به گرجستان لشگرکشی‌هایی کردند. « اولین سلطانی از صفویه که گرجستان و تفلیس را متصرف شد، شاه اسماعیل بزرگ بود. « این پادشاه فقط به اخذ مالیات و گروگان اکتفا کرد و حاکمی در تفلیس انتخاب ننمود. (اعتمادالسلطنه؛ ۱۳۶۷: ۷۸۸) در زمان سلطنت شاه تهماسب صفوی حملات به گرجستان ادامه یافت و چندین بار (۹۷۴، ۹۵۳، ۹۵۸) شاه و لشگریانش به آن منطقه هجوم بردند. یکی از آثار مهم این تاخت و تازها، گرفتن غنایم زیاد و به اسارت در آوردن شمار زیادی از زنان و مردان آن ناحیه و انتقال آنان به ایران بود. به نوشته‌ی روملو «خوبرویان گرجی نژاد و پری و شان آدمیزاد که هر یکی چون خال و رخسار خود بر روی روزگار یگانه بودند، بر مثال دل عشاق پریشان که مقید زلف هوشان باشد، از دستبرد حوادث لیل و نهار مقید عبودیت و پرستاری شدند. «(روملو؛ ۱۳۵۷: ۴۵۳)

اسلام آوردن و شیعه شدن گرجیان مسیحی، به خصوص طبقات اشراف و حاکمان گرجی بسیار مورد توجه صفویان بوده است. شاه تهماسب که فرد متعصب مذهبی بود و بر طبق نوشته‌ی مورخان به مسایل مذهبی توجه ویژه‌ای داشت، علاقه مند بود که گرجیان شیعه شوند. در عصر شاه تهماسب، اسلام آوردن چند نفر از طبقه‌ی حاکمان گرجستان فوق العاده مورد توجه مورخان این عصر قرار گرفته است. لهراسب حکمران

گرجستان دو پسر داشت که مملکت خود را میان آن دو تقسیم کرد. نام پسر بزرگش سیمون و دیگری داود بود. این دو از قسمت خود ناراضی بودند و با هم به جنگ پرداختند و هر دو از شاه تهماسب یاری طلبیدند. فرستاده ی داود زودتر به ایران رسیده بود و شاه تهماسب کمک خود را منوط به اسلام آوردن داود کرد. (اعتمادالسلطنه؛ ۱۳۶۷: ۷۸۸؛ شاردن؛ ۱۳۷۲: ۳۳۶-۳۳۷/۱) به نوشته ی اسکندر بیگ منشی «داود نام پسر لوارصاب با جمعی از ناوران مخالفت پدر اختیار نموده. به درگاه شاه آمد و به شرف اسلام مشرف شدند. « (منشی ترکمان؛ ۱۳۳۴: ۱۴۶/۱) ترک دین مسیح و قبول مذهب شیعه برای داود بدون پاداش نبود. شاه تهماسب او را مورد لطف قرار داد و به سمت والای فرزندی اختصاص داد و ولایت تفلیس و توابع را به او داد (همان) در مقابل داود که لقب خان گرفته بود، متعهد شد هر سال بیست هزار دوکا به شاه تهماسب خراج دهد. (پارسادوست؛ ۱۳۷۷: ۳۹۶) در ضمن فرزندان داود خان به عنوان گروگان به قزوین آورده شدند. (شاردن؛ ۱۳۷۲: ۳۳۷/۱)

البته شاه تهماسب برای سیمون نیز پیامی مشابه پیام داود فرستاد. با این مضمون که اگر وی به دین اسلام در آید و به دربار شاه ایران اظهار فرمانبرداری و بندگی کند از پشتیبانی نیروی ایران بهره مند خواهد شد. سیمون که از سپاهیان توانمند ایران در هراس بود، اطاعت از شاه تهماسب را قبول کرد، اما چون به مسیحیت پای بند بود، دین اسلام را نپذیرفت. (همان) درگیری و جنگ بین دو برادر مسلمان و مسیحی ادامه یافت و نیروهای صفوی به داود خان کمک می رساندند. شاه تهماسب عده ای از سرداران خود را به اتفاق داود خان به جنگ سیمون فرستاد و او به کوه بلندی پناه برد و سپاهیان کوه را محاصره کردند. درگیری که صورت گرفت، پیروزی از آن صفویان شد و سیمون دستگیر و به دربار فرستاده شد. (اصفهانى؛ ۱۳۷۲: ۳۷۲-۳۵۵) شاه تهماسب به شدت علاقه مند بود که سیمون مانند برادرش مسلمان شود. به همین دلیل «چند گاه او را در دولتخانه همایون نگاه می داشتند که شاید شرف اسلام دریابد.» (منشی ترکمان؛ ۱۳۳۴: ۱۴۷/۱) چون او به دین اسلام در نیامد، او را به قلعه ی الموت فرستادند و تا پایان عمر شاه تهماسب در زندان بود. (همان)

بیشتر از مسلمان شدن داود، به اسلام گرویدن عیسی خان پسر لوند خان گرجی حاکم گرجستان که «به کیش و آئین گبران و مذهب ترسایان بود» مورد توجه مورخان قرار گرفته است. (قمی؛ ۱۳۵۹: ۴۰۹/۱) شاه تهماسب پس از مسلمان شدن عیسی خان به او توجه ویژه ای داشت و امتیازات خاصی برای او قائل شد. «شاه تهماسب او را به رتبه فرزند سرافراز ساختند و در تربیت و رعایت او کوشیدند و او را در دولخانه قدیم که سلطان بایزید می نشستند، جای دادند [...] او مقدم بر تمامی امرا و ارکان دولت می نشست و هرساله مبلغ شش هزار تومان انعامات در وجه او مقرر گشته بود و حتی قدغن شد که به طبق سایر شاهزاده ها، احدی از کوزه و سفره او آب و طعام نخورد» (همان، ۴۱۰) اما اندکی بعد او مرتد شد و به دین و آئین پیشین خویش باز گشت و در نتیجه از نظر شاه افتاد و در قلعه الموت زندانی شد. «بیکبار بشامت وسوسه یی از ناوران که عادت به شراب و کباب گوشت خوک کرده بود، همه ان حقوق را فراموش کرده خیال فرار و ارتداد داشت و یکدو از ملازمان حرم او این معنی را بپا به سریر اعلی معروض داشته بعد از پیروی و تحقیق چون صدق سخن ایشان به وضوح پیوست [...] گرفتار شده [...] او را به قلعه الموت بردند.» (غفاری قزوینی؛ ۱۳۴۲: ۳۰۸)

به نظر شاردن، گرجی ها در عهد شاه اسماعیل دوم و چهار سال اول سلطنت محمد خدابنده آزادی و استقلال داشتند. (شاردن؛ ۱۳۷۲: ۳۳۷/۱) سیمون گرجی که در زمان شاه تهماسب به خاطر عدم پذیرش اسلام در ایران زندانی شده بود، گویا در زمان شاه اسماعیل دوم از زندان آزاد شد. (ترکمان منشی؛ ۱۳۳۴: ۳۱۹/۱) او در زمان محمد خدابنده داوطلبانه اسلام را قبول کرد و لقب برادری گرفت. (حسینی استرآبادی؛ ۱۳۶۶: ۱۰۴) «در اثر القائنات سوء دوستان ناباب در زندان عاقبت دست از مسیحیت کشید. « (بیات؛ ۱۳۳۸: ۱۸۸) به نظر شاردن او در زمان درگیری سپاهیان سلطان محمد با برادر او. داود خان، فرصت را برای باز یافتن پادشاهی گرجیان غنیمت شمرد و به دین اسلام گروید. (شاردن، ۱۳۷۲: ۳۳۷/۱) ظاهراً نظر شاردن درست است زیرا که شرط به دست آوردن حکومت گرجستان در این زمان قبول اسلام بود و شرایط هم برای به قدرت رسیدن آن مهیا بود. در مقابل «اراضی و املاکش به وی باز داده شد و لقب خانی نیز به

او عطا گردید. « (بیات؛ ۱۳۳۸: ۱۸۸) او با نام جدید خود، سلطان محمود خان برای مقابله با عثمانی ها به گرجستان فرستاده شد.

شاه عباس یکم مانند دیگر پادشاهان صفوی چندین نوبت به گرجستان لشکر کشید و گرجیان بسیاری را وارد ایران نمود که از آن ها در مقابل قدرت قزلباشان، به عنوان نیروی سوم بهره برد. او به تشکیل لشگری از غلامان پرداخت و آنان را از میان اسیران گرجی و ارمنی و چرکسی انتخاب کرد. البته بسیاری از این که از آن ها در مقابل قدرت قزلباشان، به عنوان نیروی سوم بهره برد. او به تشکیل لشگری از غلامان پرداخت و آنان را از میان اسیران گرجی و ارمنی و چرکسی انتخاب کرد. البته بسیاری از این اسیران در زمان پادشاهی شاه تهماسب به ایران آورده شده و دین اسلام را پذیرفته بودند. سپاهیان لشگری مستقیماً از خزانه ی شاهی حقوق دریافت می کردند و به همین جهت تنها از شاه فرمان می بردند. شمار گرجیان در سپاه ایران و نیز در خانه های مردم به قدری زیاد بوده است که دلاواله از فراوانی آنان برای آینده ایران اظهار نگرانی می کند. چراکه آنان پس از شاه عباس ممکن است برای انتقام از آن چه برای کشورشان رخ داده، دشواری هایی برای ایران ایجاد کنند. (دلاواله؛ ۱۳۴۸: ۳۳۳)

در این زمان، علاوه بر سپاهیان، روز به روز بر تعداد کنیزان و زنان گرجی در ایران افزوده می شد. به جز آن چه که در جنگ ها اسیر و به ایران آورده می شدند، حکام نیز در افزایش زنان گرجی نقش عمده ای داشتند. امیران و حکام گرجستان و ارمنستان و ولایات دیگر، دختران و کنیزکان خوبروی را برای شاه هدیه می فرستادند و شاه از میان آن ها زیباترینشان را به حرم خانه ی شاهی می فرستاد و باقی را میان سرداران خود قسمت می کرد. زنان پس از ورود به حرمسرای شاه ناچار بایستی قوانین اسلام را محترم می شمردند. عده ای از آنان مسلمان می شدند و اگر بر دین خود می ماندند، دین خود را نبایستی آشکار می کردند. (فلسفی؛ ۱۳۷۵: ۵۷۵/۳-۵۷۳)

عده ای از این دختران و پسران گرجی در ایران زندگی خوبی نداشتند و از آنان در امور شنیع استفاده می کردند. فیگوئروا از پسر گرجی سیزده ساله ای سخن می گوید که با مویی بلند هم چون موی دختران می رقصید به طوری که بسیاری می پنداشتند، دختر است. نویسنده در بحث از شهر اصفهان از تعداد زیادی برده ی بسیار زیبا گرجی و

روس سفید خبر می دهد و در ضمن از شهوت پرستی و شهوت رانی مردم اصفهان سخن می گوید و آن را بی ارتباط به وجود اقوام گرجی نمی داند. او درباره ی شاه چنین قضاوت می کند: «از همین یک عامل می توان قضاوت کرد که این پادشاه به هیچ دینی پای بند نیست زیرا خود اوست که پس از ویران کردن گرجستان بیشتر ساکنان بی نوای آن را به بردگی این چنین رسوا کشانیده است. » (فیگوئروا؛ ۱۳۶۳: ۳۴۱)

در سال های نخستین سلطنت شاه صفی نیز دو شخصیت برجسته ی گرجی به نام های رستم بیگ و رستم خان وجود داشته اند. رستم بیگ مقام دیوان بیگی داشت و علاوه بر آن مقام تفنگچی آغاسی و سپهسالار کل سپاه را گرفت. رستم خان که داروغه ی اصفهان و قوللر آغاسی بود، به نام خسرو میرزا و خسرو خان شهرت داشت. (کمبریچ؛ ۱۳۸۰: ۹۵/۶) شاه صفی رستم خان را بهترین فرد برای مقابله با شورشیان گرجستان دانست و حکومت گرجستان را به او سپرد. سابقه ی او در خدمت به دربار صفوی از دیدگاه صفویان درخشان بوده است. او در سرکوبی دشمنان داخلی و خارجی صفویان بی نقش نبوده است و به تعبیر نویسنده خلاصه السیر «نهایت خلوص عقیدت و یکجبهتی بود» و گذشته از آن یک فرد گرجی مسلمان شیعه و وابسته ی کامل به صفویان بود. (اصفهانی؛ ۱۳۶۸: ۱۳۸-۱۳۷) او تهمورس را شکست داد و قدرت را در تفلیس به نام شاه قبضه کرد و تا زمان مرگش در حکومت گرجستان باقی ماند.

در عصر شاه عباس دوم به جز رستم خان، حاکمان و شخصیت های دیگر گرجی نیز بودند. شاهنوازخان خویشاوند تهمورس، فرماندار اصفهان بود. چون رستم خان فرزند نداشت، شاهنواز را به فرزندی پذیرفت. وی را به دربار شاه عباس دوم فرستاد و التماس کرد که او را به جای فرزندش قبول کند. شاه انتخاب و نظر رستم خان را پسندید و دستور داد شاهنواز خان را ختنه کنند و فرمانداری اصفهان را به وی داد. (شاردن؛ ۱۳۷۲: ۳۴۸/۱) در این زمان ارجیل خان و امیلا خور، زال ارسطو با انگیزه های مختلف نیز اسلام آوردند. «چون چراغ ابد فروغ این دولت والا پیوسته گم گشتگان بادیه جهالت و ضلالت را به عذب ایمان و القان هدایت می نماید در این وقت ارجیل خان و گیو بیگ امیلاخور گرجستان برهنمایی آن نور هدایت فروغ مهتدی گشته قدم در شاهراه مذهب

حق ائمه اثنی عشری گذاشته و از خلوص عقیدت به تاج ایمان و ملبس به لباس ایقان گشتند. « (قزوینی؛ ۱۳۲۹: ۲۶۷ و ۳۳۱)

در عصر شاه عباس دوم، قهوه خانه ها مطابق قبل به سوء استفاده از بچه های گرجی می پرداختند که البته شاه عباس دوم به پیشنهاد صدر اعظم خود (خلیفه سلطان) به این فسق و فساد خاتمه داد. شاردن به این موضوع اشاره می کند و نوع مجازات یک قهوه چی را توضیح می دهد و از توقف این گونه اعمال در قهوه خانه های اصفهان خبر می دهد اما اضافه می کند که در حوالی ولایت سرحدی شمالی، بر خلاف آن رفتار می شود. (شاردن؛ ۱۳۷۴: ۲۷۸/۴) ظاهراً با وجود منع شاه عباس دوم، این امر در همه ی ایران و مناطق وابسته به آن قدغن نشده بود و سوء استفاده های غیر اخلاقی از گرجیان نیز ادامه داشت.

افزون بر حکومت ولایات، گرجی ها در همه ی سطوح مراکز قدرت حضور فعال داشتند، مثلاً قاپوچی باشی حرم گرجی بود و بسیاری از خواجگان سفید که در اندرونی قصرها زندگی می کردند؛ نیز گرجی بودند. (رودی؛ ۱۳۷۷: ۷۴) سیاست شاه نسبت به گرجی های مسیحی از نظر سانسون جالب و قابل تحسین بود چرا که «شاه ایران خوب می دانست که چگونه آنها را از راه منافعشان در تفرقه و جدایی نگه دارد.» (سانسون؛ ۱۳۴۶: ۲۰۶)

در بین منابع سخن از خصومت صدر اعظم شاه سلیمان به نام شیخ علی خان زنگنه، نسبت به گرجی هاست. کمپفر از تنفر شدید صدر اعظم نسبت به مسیحیان می گوید و این را نتیجه ی اعتقاد صدراعظم به نجاست مسیحیان می داند. (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۲۴) به همین دلیل شیخ علی خان مایل بود که کلیه ی سکنه ی مسیحی و حتی خارجیان را از ایران بیرون کند. شاردن ضمن اقرار به قابلیت های او، به تعصب مذهبی او نسبت به مسیحیان اشاره می کند. (شاردن؛ ۱۳۷۴: ۱۰۹/۴) مسلماً یک عامل نمی تواند دلیل او در خصومت با گرجیان باشد. شاید مسایل مذهبی و سیاسی و افزایش نفوذ گرجیان و یا مسایل شخصی در این امر تاثیر داشته است. ماته رودی یکی از علل این دشمنی را در کینه ی شخصی شیخ علی خان از شاهنواز بیان می کند. چرا که شاهنواز از ازدواج دخترش با وزیر سرباز زده بود و گویا شیخ علی خان به خاطر این امتناع در پی آن بود

تا انتقام خویش را از خانواده ی سلطنتی گرجستان بگیرد و آنان را در چشم شاه، حق ناشناس و غیر قابل اعتماد جلوه دهد. (رودی؛ ۱۳۷۷: ۷۵-۷۴)

در عهد سلطان حسین، نفوذ گرجی ها نیز هم چنان ادامه داشت. به خصوص گرجیان، از لحاظ نظامی مورد توجه بودند. « شاه به یکی از شاهزادگان پنج قصبه در گرگان هدیه کرده بود و در آمد آنجا چهل و پنج تومان بود. » (دوسرسو؛ ۱۳۶۴: ۶۰) به نظر می رسد این امر نشان از توجه شاه به شاهزادگان گرجی، علاوه بر مسایل سیاسی است و در راضی نگه داشتن آنان نیز موثر بود. در مواردی هم شاه سلطان حسین از حقوق گرجیان در برابر دیگران دفاع کرده است. ضمن نامه ای به او گزارش دادند که عده ای داغستانی به کاخت حمله کرده و اموال گرجیان را غارت و زنان و کودکان آن ها را به اسارت برده اند. از این جهت شاه فرمانی به الله وردیخان بیگلربیگی شیروان صادر کرد و از او خواست که آن ها را تنبیه کند و اموال مسروقه و اسرا را برگرداند. (تاج بخش؛ ۱۳۷۳: ۳۸۹-۳۹۱)

میرزا خلیل مرعشی صفوی در مجمع التواریخ، به برخی از عوامل انقراض صفویان اشاره کرده است. او یکی از عوامل را انتخاب گرگین خان به حکومت قندهار می داند؛ او یکی از چهره های بارز گرجی در عصر سلطان حسین بود. (مرعشی نجفی؛ ۱۳۶۲: ۱۸-۱۶) در نظر لکههاری، ستمگری و قساوت سپاهیان گرگین خان در این مورد باور نکردنی است. سپاهیان گرگین خان که گرجی بودند و حکومت آن ها بر افغان های سنی مذهب تحمل ناپذیر بود. افغان ها ظلم و ستم و تحقیر را تحمل نکردند و سرانجام طغیان کردند. گرگین و سپاهیانش، میرویس را شکست دادند و او را به اصفهان فرستادند. (لکههاری؛ ۱۳۶۸: ۹۹-۹۸) میرویس در اصفهان با روش تطمیع توانست در مدت کمی با سرشناسان دربار سازش کند.

افغان ها به قدرت خود افزودند و سر به شورش برداشتند. گرجیان به شاه پیغام دادند که حاضرند شورشیان را از میان بردارند به شرط آن که هزینه را شاه کامل پرداخت کند و جنگجویان بدون استثنا باید اهل گرجستان باشند. دربار شرط اول را پذیرفت ولی شرط دوم برای دربار به هیچ وجه قابل پذیرش نبود چرا که در صورت کامیابی همه ی افتخارات نصیب گرجیان می شد. (هنوی، ۱۳۶۷: ۴۷) میرویس، شورش افغان ها را یک

نوع انتقام مردم از اجحاف و ناعدالتی گرجیان به درباریان اصفهان نشان داد. (دوسرسو؛ ۱۳۶۴: ۱۱۰-۱۱۱) سیاست میرویس برای فریب دربار موثر واقع گردید و علت اصلی آن وجود گروه درباریان مخالف گرگین خان بود که در فرستادن میرویس به قندهار نقش داشتند تا شاید از این راه بتوانند گرگین خان را عزل کنند. در نهایت میرویس با استفاده از غیبت بیشتر سربازان گرجی که به قصد سرکوبی ایل کاکری قندهار رفته بودند، گرگین خان را در روستای شیخ در چند کیلو متری قندهار غافلگیر کردند و او را به قتل رسانیدند. (لکهارت؛ ۱۳۶۸: ۱۰۱)

تقریباً پس از دو سال دربار متوجه قندهار شد و تصمیم به لشکرکشی گرفت. خسروخان، برادر زاده ی گرگین خان، داروغه و حاکم اصفهان را به منصب سپهسالاری و والی گری گرجستان نیز انتخاب کردند و به همراه تعدادی از قزلباشان و گرجیان روانه ی قندهار نمودند. (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۱۱۲) دربار اطمینان کامل به خسرو خان و سپاهیان گرجی او نداشت؛ به همین جهت همراه وی سپاه بزرگی از قزلباشان فرستادند. اما در بین سپاهیان گرجی و قزلباش اختلاف به وجود آمد که یکی از دلایل آن را تفاوت در دین ذکر کرده اند. «سپاه قزلباش از دو جهت با خسرو خان یکدل و موافق نبود یکی آن که ایشان مسلمان و او گرجی بود هر چند در ظاهر اظهار اسلام نموده بود اما باطنا با طریقه اسلام و مسلمانی آشنایی نداشت زیرا که سرداران سپاه او همگی گرجی و بر مذهب قدیم خود بودند و هر روز در مجلس او که سفره کشیده می شد به طریق کفار گرجستان لحم خنزیر و خمر علانیه میخوردند و سرکردگان سپاه قزلباشیه بایست زیر دست سرداران گرجی بنشینند و...» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۱۵) با توجه به آن چه ذکر شد و نیز تدبیرهای میرویس و اختلاف سپاهیان گرجی و ایرانی و دیگر مسایل سبب عقب نشینی خسرو خان گردید که در نهایت با حمله به افغان ها و شکست و مرگ خسرو خان منجر گردید. (مستوفی، ۱۳۵۷: ۱۱۷)

پس از مرگ میرویس، برادر او عبدالعزیز حکومت کرد ولی توسط محمود پسر میرویس به قتل رسید و محمود صاحب قدرت شد. در پی حرکت محمود به اصفهان، پس از آن که اصفهان محاصره شد، سپاه تصمیم به مقابله گرفت. رستم خان گرجی، قوللر آغاسی با چهارصد نفر از غلامان گرجی و دیگر فرماندهان در برابر افغان ها صف آرایی کرد. اما

نقش رستم خان گرجی از دیگر فرماندهان برجسته تر بود. او برخلاف دیگران که پا به فرار گذاشتند، با سربازان گرجی وفادارش جنگیدند تا همگی کشته شدند. (کروسینسکی؛ ۱۳۶۳: ۵۱)

محمود اصفهان را محاصره کرد. با وجود این، شاه سلطان حسین امیدش به نیروهای گرجی بود و در این زمان از عده ای از جمله وختناگ ششم والی گرجستان تقاضای کمک کرد. ولی وختناگ در جواب نوشت که عهد کرده ام که به دشمنان شاه قزلباش شمشیر نکشم. (همان، ۵۹) علت جواب رد وختناگ به سلطان حسین، در این بود که پس از قتل کیخسروخان، وختناگ به عنوان ارشد خانواده می بایست به جای او والی گرجستان می شد. ولی از آن جا که برای رسیدن به این مقام بایست مسلمان می شد، او حاضر به ترک دین خود نشد و بدین جهت به کرمان تبعید شد. ولی پس از چند سال به اسلام گروید و بدین سبب به سمت والی گرجستان منصوب گشت. (هنوی؛ ۱۳۶۷: ۷۹-۸۰) وی هنگام بازگشت به تفلیس، پایتخت گرجستان ویرانی هایی را که در اثر حمله ی لزگی ها در سرزمین او ایجاد شده بود؛ دید. لزگی ها از بیم او، نماینده ای نزد سلطان حسین جهت یاری فرستادند و شاه از تنبیه آنان جلوگیری کرد. (همان، ۸۲) تهماسب دوم هم پس از ادعای سلطنت، فوراً به وختناگ نامه ای فرستاد که پر از فرمان و تحکم غرورآمیز بود. تهماسب به جهت عدم یاری وختناگ به پدرش، کینه او را به دل گرفته بود. اما تهماسب بی تدبیری به خرج داد که در این اوضاع آشفته چنین نامه ای به او فرستاد. وختناگ هم دلیلی برای فرمانبرداری از او نداشت و او را در برابر افغان ها تنها گذاشت. (همان، ۱۷۵)

پس گرجستان منطقه ای مسیحی نشین بود که به نوعی ایالت خود مختار اما جزء ایران به شمار می آمد. صفویان برای نشر اسلام در آن ناحیه کوشش هایی انجام دادند. شمار زیادی از گرجیان از زن و مرد که در جنگ ها به اسارت در آمده یا به ایران کوچ داده شده بودند، در ایران ماندگار شدند و به تدریج به صورت یک طبقه ی مشخص به عنوان غلامان و کنیزان گرجی در جامعه ی ایران مطرح شدند که در مواردی چون رقاصه مورد سوء استفاده قرار می گرفتند. گرجیان مسیحی به دلایل گوناگونی در عصر صفویه به اسلام روی آوردند. البته این گرایش بیشتر در سطح رهبران آن ها بود چرا که

شاهان ایران حکومت را به کسانی می دادند که مسلمان باشند. بعضی از آن ها به دین قبلی خود باز می گشتند هر چند شاید مواردی وجود داشت که صادقانه اسلام را قبول کرده باشند.

وضعیت مبلغان مسیحی در عهد صفویه:

در عهد صفویه دولت های غربی در تلاش برای حضور در کشورهای خاورمیانه و خاور دور بودند که البته به منظور دست یابی به منافع اقتصادی بیشتر صورت می گرفت. رابطه ی صفویان نیز با برخی از کشورهای اروپایی بهبود یافت که آن می توانست به دلیل مقابله با دولت عثمانی، همسایه ی غربی خود که همیشه تهدیدی علیه ایران تلقی می گردید؛ باشد. تا زمان شاه عباس یکم، مبلغان مسیحی در ایران، حضور مستمر و موثری نداشتند اما از زمان شاه عباس یکم حضور اروپائیان در ایران بیشتر می شود. اولین برخورد شاه تهماسب با آنتونی جنکین سن انگلیسی است که به عنوان سفیر از جانب تزار روسیه و الیزابت ملکه ی انگلستان به حضور او رسید و نامه های آن ها را تقدیم کرد. ولی شاه تهماسب در جواب او می گوید: «اوه ! شما کافرید و ما محتاج دوستی با کافران نیستیم. » پس او را با بی اعتنایی از دربار خود راند و به درباریان دستور داد با خاک دنبال او حرکت کنند و تا بیرون دربار، هر جا که او پا گذاشته بود، برای تطهیر خاک بریزند. (نوایی؛ ۱۳۷۷: ۱۱۶) این عمل شاه تهماسب بیان گر تعصب وی در برخورد با مسیحیان است.

اروپائینی که به ایران سفر کردند از گروه های مختلفی بودند و در میان آنان سفیران و کشیشان، نقاشان، ساعت سازان و مهندسان وجود داشتند. البته بیشترین آنان سفیر و کشیش بودند و علاوه بر آنان نیز عده ای به انگیزه ی کنجکاوی و تجارت به ایران عصر صفوی سفر کردند. کشیشان اروپایی با شدت و ضعف و البته به طور مستمر حضور داشتند. دلیل عمده ی حضور آنان همراهی با هیئت های سیاسی بود که از طرف دولت های اروپایی برای بحث و مذاکره با شاه صفوی در زمینه های اقتصادی و سیاسی عازم ایران می شدند. (شیبانی؛ ۱۳۷۰: ۲۱۹)

نخستین مبلغان کاتولیکی که از کشورهای اروپایی به ایران آمدند و در سال ۱۰۱۲ در اصفهان مستقر شدند، اوگوستینی‌های پرتغالی بودند که از چشمگیرترین عناصر حضور اروپائیان در ایران به شمار می‌رفتند. به فرمان شاه عباس، خانه‌ای بزرگ و زیبا در نزدیکی مسجد جامع اصفهان در اختیار آن‌ها قرار داده شد. آنان به استثنای دوره‌هایی که میان ایران و پرتغال دشمنی در می‌گرفت، از حمایت صمیمانه و خیرخواهانه‌ی پادشاه صفوی برخوردار بودند. به شکلی که شاه عباس یکم، به آن‌ها اجازه‌ی ساخت کلیسا و صومعه در اصفهان داد و چند بار برای بازدید از کلیسای آنان حضور پیدا کرد. (اولناریوس؛ ۱۳۶۹: ۷۱۳/۲)

کارم / کرم‌های (carme) پابره‌نه، کمی پس از اوگوستینی‌ها یعنی در سال ۱۰۱۶ در مقام فرستادگان پاپ به اصفهان رسیدند و در یکی از خانه‌های سلطنتی اسکان داده شدند. (والسر؛ ۱۳۶۴: ۶۸-۶۷) آن‌ها به شکل یک هیئت بین‌المللی بودند زیرا اعضای آن از همه‌ی ملت‌های اروپا تشکیل شده بود. کارم‌ها در آغاز به مأموریت خود در اصفهان امید داشتند و مخصوصاً امیدوار بودند؛ شاه عباس را به مذهب کاتولیک در آورند. اما خیلی زود دریافتند که شاه عباس پیمان اتحاد با اروپا را می‌پذیرد ولی نگرش او به فعالیت‌های مبلغین در زمینه‌ی تغییر دین و آئین مسلمانان منفی است و نمی‌خواهد که ارمنیان ایران با کلیسای رم پیمان همبستگی ببندند و بیشتر علاقه‌مند است که خلیفه‌ی ارمنه را خودش تعیین و نصب کند و خلیفه‌گری ارمنه‌گوش به فرمان دربار ایران باشد. (فیگوتروا؛ ۱۳۶۳: ۲۲۰)

م

هیئت تبلیغی دیگر که در ایران مستقر شدند، کاپوسن‌ها (capuchin) بودند. آن‌ها در سال ۱۰۳۸ از سوی فرانسه به اصفهان رسیدند و حدود یک قرن و نیم در آن جا ماندند. از سال ۱۰۶۶ به بعد هم شعبه‌ای در تبریز بر پا کردند. یسوعیها (jesuites) نیز دیرتر از دیگر مبلغان به ایران رسیدند، ولی از همان آغاز به تبلیغ در میان ارمنیان پرداختند. اگر چه مبلغان مذهبی به صورت نمایندگان کشورهای خود به ایران می‌آمدند، بعضی از آن‌ها به عنوان مترجم در دربار نفوذ می‌یافتند و در ملاقات‌های سفرا و نمایندگان دیگر کشورها موثر واقع می‌شدند. ژان تاده، مبلغ مذهبی کارملیت از سوی پاپ که به ایران آمده بود از جمله نزدیکان و مترجمان خاص شاه عباس گردید. اعتماد و علاقه‌ی

شاه عباس به او، به آن جا رسید که در سال ۱۰۳۰ مصمم شد او را به کنسولی همه ی فرنگیان شهر اصفهان منصوب سازد تا مدیر و فرمانروای آنان باشد و به کار دعاوی و اختلافات آن ها بپردازد. ولی او چون می دانست مسیحیان اصفهان از فرق مختلف گرد آمده اند، این منصب را قبول نکرد. (دلاواله؛ ۱۳۴۸: ۲۵۴)

حمایت های شاه عباس از مسیحیان به آن جا رسید که سر و صدایی در اروپا به خصوص رم ایجاد کرد. چنان که گزارش فیگوئروا حاکی از این مسئله است: «عباس با آنکه کافر است [آنها مسلمانان را کافر می دانستند] هیچ گونه کینه ای نسبت به مسیحیان ندارد بلکه علاقه دارد که آنان به راحتی در ایران زندگی کنند.» (فیگوئروا؛ ۱۳۶۳: ۲۱۹) البته این مورد دلیل آن نیست که او شیفته ی مسیحیت بوده باشد. اولتاریوس می نویسد: «...کشیش های فرقه اگوستن به ما گفتند که شاه عباس گرچه از دین عیسی متنفر بود، مکرر به صومعه ایشان می رفت و آنان را هنگام شب برای خوردن شام به کاخ سلطنتی دعوت می کرد.» (اولتاریوس؛ ۱۳۶۹: ۶۳۵/۱)

اقدامات شاه عباس در این زمینه می توانست ناشی از اهداف سیاسی وی باشد، چرا که او به طور عمده روی همکاری پادشاه اسپانیا و پاپ درباره ی جنگ با عثمانی حساب می کرد و برای آن اهمیت قائل بود. چنان که در نامه هایی که بین آن ها رد و بدل شده است، محتوای اغلب نامه های آن ها، در خواست واتیکان از شاه ایران برای ارائه ی امکانات به کشیشان است تا بتوانند به وظایف دینی خود عمل کنند که این وظایف در درجه ی اول برای کاتولیک کردن ارامنه ی اصفهان و پس از آن نشر مسیحیت در میان سایر مردم بوده است. (نوایی؛ ۱۳۶۷: ۲۷۵/۳-۲۷۱) این امر سبب شد تا خارج از حد معمول با مسیحیان و نمایندگان سیاسی و مذهبی اروپا از سوی شاه عباس یکم خوش رفتاری گردد و آن ها را به این اشتباه بیندازد که تصور کنند شاه حتی مایل است دین مسیحیت را بپذیرد. شرکت شاه در روز میلاد مسیح در محافل مسیحیان و امر کردن همه ی امرا از جمله روحانیون به نوشیدن شراب، این تصور را برای آنان به وجود آورد که شاه به شدت علاقه مند به کیش مسیح است. (فلسفی؛ ۱۳۵۳: ۹۴۸/۳)

روابط ایران با کشورهای اروپایی بعد از مرگ شاه عباس یکم نیز ادامه پیدا کرد که البته در مواردی چون عهد شاه صفی باز هم مسئله ی عثمانی مطرح بود. به عنوان نمونه،

نامه ای وجود دارد که شاه صفی به پادشاه لهستان نوشته است و در آن نامه صحبت از اتحاد و اتفاق طرفین کرده است و آن را برای دفع پادشاه عثمانی ضروری دانسته است. (ثابتیان؛ ۱۳۴۳: ۳۳۸-۳۳۶) تاورنیه از گرمی داشتن فرنگی ها از سوی ایرانیان در زمان شاه صفی یاد می کند و ضمن صحبت از برگزاری جشن تولد پسر پادشاه فرانسه می نویسد: «شاه ایران، شاه صفی بود. چون مقدم تمام فرنگی هایی که به ایران می آمدند، گرمی بود. محتاج نبودند که مثل خاک عثمانی برای جشن گرفتن اجازه تحصیل نمایند.» (تاورنیه؛ ۱۳۶۹: ۱۷۲)

فرمان هایی از شاه عباس دوم درباره ی مسیحیان اروپایی در ایران صادر شده است که نشان دهنده ی این است که آنان مشکل چندانی نداشته اند و مورد توجه و عنایت شاه قرار گرفتند. او در زمانی اجازه می دهد که پادریان پا برهنه در مکان و مقام قبلی ساکن باشند و به دستورالعمل دین و آئین خود، در معبدی که دارند به عبادت مشغول باشند و احدی مزاحم آن ها نشود. (قائم مقام؛ ۱۳۴۸: ۲۸-۳۰) همان طور که از این فرمان استنباط می شود، فعالیت های مبلغین مذهبی اروپایی در عهد شاه عباس دوم نیز ادامه داشته است. البته شاه عباس دوم با همه ی تسامح و تساهل نسبت به مسیحیان در بعضی از موارد علاقه مند بود که آنان نیز مسلمان شوند زیرا از نظر مسلمانان، مسیحیان نجس بودند. یکی از ملتزمین شاه فردی فرانسوی به نام برناد بود که به قول تاورنیه از جهت این که مجبور نشوند هر روز وسایل او را تطهیر کنند به اصرار شاه مسلمان شد. (تاورنیه؛ ۱۳۶۹: ۴۸۷-۴۸۶)

این توجه و انعطاف در عهد شاه سلیمان نیز ادامه پیدا کرد. سانسون از توجه شاه نسبت به هیئت های مبلغین دین مسیح می نویسد: «شاه ایران به هیئت های مبلغین دین مسیح اجازه می دهد که در سراسر کشور وظایف خود را در کمال آزادی انجام دهند و هم چنین موافقت می کند در هر نقطه ای که بخواهند موسسات خود را دایر کنند.» (سانسون؛ ۱۳۴۶: ۳۶-۳۵) در این زمان نیز فرانسویان از اعتبار خود در دربار صفوی استفاده کردند، چنان چه لوئی چهاردهم در یکی از نامه های خود از شاه سلیمان تقاضا کرده بود که رسم و سنت رایج در ایران که اگر در یک خانواده ی غیر مسلمان تنها یک نفر از افراد آن خانواده دین اسلام را بپذیرد، حق ارث سایر وراثت به

او تعلق خواهد گرفت و تمام اموال موروثی به او خواهد رسید، درباره ی کاتولیک های فرانسوی اجرا نشود. تقاضای مزبور گر چه بر خلاف معمول و تا حدی به ضرر رواج دین اسلام بود، ولی به خاطر نشان دادن مراتب صمیمیت و احترام به پادشاه فرانسه به طور استثنا از طرف شاه ایران پذیرفته شد. (فلسفی؛ ۱۳۱۶: ۲۱۶)

چند گزارش در مورد مسلمان شدن مسیحیان این زمان در اصفهان وجود دارد. یکی از مهم ترین این گزارش های مربوط به اسلام آوردن آقا پیری، کلانتر ارامنه ی جلفا است. شاردن که گزارش مسلمان شدن او را آورده است با اظهار خشم از این کار، آن روز را برای ارامنه «بسیار شوم و مصیبت بار» می داند. او درباره ی نحوه ی اسلام آوردن وی، دو گزارش را ذکر کرده است. گزارش اول او مبنی بر این است که آقا پیری مایل به اسلام بوده است ولی از شورش اقوام و آشنایانش و ضبط ثروتش در اروپا ترس داشته است و خواهان آن بود که شاه دستور اسلام آوردن او را بدهد و موضوع صورت جبر به خود گیرد. در گزارش دوم، شاردن چنین ذکر می کند که او خلعتی از شاه می گیرد و در آن مراسم از او می خواهد که مسلمان شود و او قبول می کند. (شاردن؛ ۱۳۷۴: ۲۱۸-۲۲۲) از دیگر مبلغان مسیحی مسلمان شده در عصر صفویه، رئیس دیر آگوستین های اصفهان، پدر آنتونیو دوژوز پرتغالی بود که در زمان حکومت شاه سلطان حسین مسلمان شد و خود را علی قلی جدید الاسلام نام گذاشت. (حائری، ۱۳۸۰: ۴۸۹) او از مقربان شاه گردید و در سال ۱۱۱۳ به کار مترجمی شاه منصوب شد که تا سال ۱۱۳۴ ادامه داشت. (جعفریان؛ ۱۳۷۹: ۱۰۳/۳)

در عصر شاه سلطان حسین، سفیران و به خصوص مبلغان مذهبی در ایران به فعالیت های خود نیز ادامه دادند. سلطان حسین در خصوص مناسب بودن محل های مسکونی سفرا و نمایندگان خارجی و آزادی آن ها در انجام آداب مذهبی و اجازه ی دفن مردگان آن ها در قبرستان های ارامنه فرمان هایی صادر کرد. در فرمانی به اطلاع بیگلربیگیان و حکام و وزرا رساند که «پادریان کرملت سفید پوش را مرخص فرمودیم که در هر جا که اراده داشته باشند توقف و توطن و مابین خود به مراسم عبادت قیام و اقدام نمایند» او نیز در ادامه می خواهد که هیچ کس مزاحم و مانع آن ها نشود. (قائم مقام؛ ۱۳۴۸: ۵۷) به نظر لکهارت به جهت تاثیر روحانیون، شاه سلطان حسین فرامینی جدید با مفهومی

مغایر صادر کرد و مبلغان کاتولیک در فشار قرار گرفتند که در نهایت با اعتراض دولت فرانسه و پاپ وضعیت آنان بهبود یافت. (لکه‌هارت؛ ۱۳۶۸: ۵۱۶ و ۸۸)

نتیجه گیری:

در مجموع سیاست مذهبی حکومت صفوی، مبارزه با کسانی بود که با آرا و عقاید مذهبی آنان یکی نبودند. به طوری که در صورت های مختلف به مسیحیان تعدی می شد. البته نوع و میزان این اجحافات در هر زمان و بنا بر سیاست ویژه ی زمامدار وقت تغییر می کرد. در عهد شاه عباس یکم، شاه صفی و شاه عباس دوم می توان گفت که زمامداران صفوی، روش مسالمت آمیز تری را نسبت به مسیحیان داشتند. بنابراین می توان چنین گفت که مسیحیان در عصر صفویه وضعیت خوبی داشتند. هر چند در مواردی، گرجیان و ارمنیان به زور مسلمان شدند و به خصوص گرجیان مورد ظلم و ستم صفویان قرار گرفتند و در بعضی موارد از آن ها در امور شنیع سوء استفاده شد. اما در مجموع می توان گفت که آنان از لطف و عنایت صفویان برخوردار بودند. شاید یکی از دلایل آسایش و راحتی مسیحیان، وابستگی آنان به کشورهای اروپایی بود که از سوی نهادهای مذهبی و سلاطین اروپایی حمایت می شدند و شاهان صفوی که در فکر کمک گرفتن از اروپائیان برای حمله به عثمانی بودند، ترجیح می دادند کم تر متعرض مسیحیان شوند.

منابع:

- اصفهانی، محمد معصوم، (۱۳۶۸) *خلاصه السیر*، علمی، تهران.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان، (۱۳۶۴) *تاریخ منتظم ناصری*، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، تهران.
- اعرابی هاشمی، شکوه السادات، ۱۳۷۹، *تاریخ آراکل فصل مشترک تاریخ ایران و ارمنستان*، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، آبان و آذر.

اولثاریوس، آدام، (۱۳۶۹) سفرنامه اصفهان خونین شاه صفی، ترجمه ی حسین کردیچه، جلد ۲، نشر برای همه، بی جا.

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، (۱۳۷۸) سیاست و اقتصاد عصر صفوی، صفی علیشاه، تهران.

بیات، عزیزالله، (۱۳۷۴) شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران از آغاز صفویه تا مشروطیت، دو جلد، امیر کبیر، تهران.

پارسادوست، منوچهر، (۱۳۷۵) شاه اسماعیل اول با اثرهای دیرپای در ایران و ایرانی، سهامی انتشار، تهران.

پژوهش از دانشگاه کمبریج، (۱۳۸۰) تاریخ ایران دوره ی صفویه، ترجمه ی یعقوب آژند، جامی، تهران.

تاج بخش، احمد، (۱۳۷۳) تاریخ صفویه، نوید، شیراز.

تاورنیه، ژان باتیست، (۱۳۶۹) سفرنامه، ترجمه ی ابوتراب نوری، تصحیح حمید شیرانی، کتابخانه سنایی.

ترکمان منشی، اسکندر بیک منشی، (۱۳۷۷) تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، سه جلد، دنیای کتاب، تهران.

تکتاندرفن دریابل، ژرژ، (۱۳۵۱) گزارش سفارتی به دربار شاه عباس اول، ترجمه ی محمد تفضیلی، بنیاد فرهنگ ایران.

ثواقب، جهانبخش، (۱۳۸۰) تاریخنگاری عصر صفویه و شناخت منابع و مآخذ، نوید، شیراز.

جعفریان، رسول، (۱۳۷۹) صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، دو جلد، پژوهشکده حوزه و دانشگاه قم. حائری، عبدالهادی، (۱۳۶۷) نخستین رویاروییهای ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، امیر کبیر، تهران.

حسینی استرآبادی، میر حسن بن مرتضی، (۱۳۶۴) تاریخ سلطانی، با کوشش احسان اشراقی، علمی، تهران.

خواندمیر، (۱۳۷۰) تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، تصحیح محمد علی جراحی، گستره تهران. دلاواله، پیترو، (۱۳۷۰) سفرنامه، ترجمه ی شجاع الدین شفا، علمی و فرهنگی، تهران.

دلند، آندره دولیه، (بی تا) زیباییهای ایران، ترجمه ی محسن صبا، انجمن دوستداران کتاب، تهران.

دروهانیان، هاروتون، (۱۳۷۹) تاریخ جلفای اصفهان، ترجمه ی میناسیان، زنده رود، اصفهان.

دوسرسو، (۱۳۶۴) سقوط شاه سلطان حسین، ترجمه ی ولی الله شادان، کتاب سرا، تهران.

دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

رائین، اسماعیل، (۱۳۵۶) ایرانیان ارمنی، امیر کبیر، تهران.

راوندی، مرتضی، (۱۳۵۷) تاریخ اجتماعی ایران، امیر کبیر، تهران.

رودی، ماته، (۱۳۷۷) ثبات و بی ثباتی دستگاه دیوانی ایران در اواخر قرن هفدهم و یازدهم هجری، ترجمه ی محمد نظری هاشمی، فصل نامه پژوهش های تاریخی، دوره جدید، شماره ۱-۲، پائیز.

روملو، حسن بیگ، (۱۳۵۷) احسن التواریخ، تصحیح عبدالحسین نوایی، بابک، تهران.

سانسون، (۱۳۴۶) سفرنامه، ترجمه ی تقی فضلی، تهران.

سرکیسیان، گاره گین، (۱۳۵۱) ارامنه و ایران، ترجمه ی هراند فوکسیان، ارمغان، دوره ی چهل و یکم، شماره ی یک.

سیوری، راجر، (۱۳۷۹) ایران عصر صفوی، ترجمه ی کامبیز عزیزی، مرکز، تهران.

شاردن، (۱۳۷۲) سفرنامه، ترجمه ی اقبال یغمایی، توس، تهران.

شیبانی، نظام الدین، (۱۳۷۰) تشکیل شاهنشاهی صفویه، دانشگاه تهران، تهران.

طاهری، ابوالقاسم، (۱۳۵۴) تاریخ سیاسی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، بی نا، تهران.

غفاری قزوینی، احمد، (۱۳۴۳) تاریخ جهان آرا، کتابفروشی حافظ، تهران.

فاضل، احمد، (۱۳۷۶) شاه عباس دوم و زمان او، ضریح، تهران.

- فلسفی، نصرالله، (۱۳۷۵) زندگانی شاه عباس اول، علمی، تهران.
- فیگوئروا، دن گارسیا دسیلوا، (۱۳۶۳) سفرنامه، ترجمه ی غلامرضا سمیعی، نو، تهران.
- قائم مقامی، جهانگیر، (۱۳۴۸) یکصد و پنجاه سند تاریخی از جلاپریان تا پهلوی، ارتش، بی جا.
- قزوینی، وحید، (۱۳۲۹) عباسنامه، تصحیح ابراهیم دهگان، کتابفروشی داودی، اراک.
- قمی، قاضی احمد، (۱۳۵۹) خلاصه التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، دانشگاه تهران، تهران.
- کرزن، جرج، (۱۳۷۳) ایران و قضیه ایران، ترجمه ی غلامعلی وحید مازندرانی، علمی و فرهنگی، تهران.
- کمپفر، انگلبرت، (۱۳۶۰) سفرنامه، ترجمه ی کیکاووس جهاننداری، خوارزمی، تهران.
- کروسینسکی، (۱۳۶۳) سفرنامه، ترجمه ی عبدالرزاق دنبلی، تصحیح مریم میر احمدی، توس، تهران.
- گیلاننتر، سرکیس، (۱۳۴۴) سقوط اصفهان، ترجمه ی محمد مهریار، کتاب فروشی شهریار اصفهان.
- لکه‌هارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه ی مصطفی قلی عماد
- لوفت، پاول، (۱۳۸۰) ایران در عهد شاه عباس دوم، ترجمه ی کیکاووس جهاننداری، وزرات خارجه، تهران.
- مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل، مجمع التواریخ، تصحیح عباس اقبال، کتابخانه سنایی و طهوری، تهران.
- مستوفی، محمد محسن، (۱۳۷۵) زبده التواریخ، موقوفات محمود افشار، تهران.
- نوایی، عبدالحسین، (۱۳۶۸) شاه طهماسب صفوی (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت های تفصیلی)، ارغوان، تهران.
- والسر، سیبلا شوستر، (۱۳۶۴) ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه های اروپائیان، ترجمه ی غلامرضا وره‌رام، امیرکبیر، تهران.



یزدی، ملاجلال منجم، (۱۳۶۶) تاریخ عباسی، به کوشش سیف الله وحید نیا، وحید، بی جا.

هنوی، جونس، (۱۳۶۷) هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ترجمه ی اسماعیل دولتشاهی یزدان، تهران.

هوویان، آندرانیک، (۱۳۸۰) ارمنیان ایران، هرمس، تهران.

Rophael du mans , Estate de la perse en 1660.